

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

بحث ما در ارتباط با ادله ی صحت معاطاة بود. ما - تبعاً للشيخ در مکاسب - آیات دالّ بر صحت معاطاة را بررسی کردیم که قطعاً چند تا از آن آیات بر صحت معاطاة دلالت می کرد که فعلاً دیگر به آن ها کاری نداریم.

طرح حدیث سلطنت در اثبات صحت معاطاة و اشکال شیخ به آن:

جناب شیخ بعد از آیات، وارد روایات می شوند و روایت مهمی را - که حدیث سلطنت باشد - بررسی می کنند. می گویند برای صحت معاطاة به حدیث سلطنت استدلال شده است. بعد شروع می کنند به این استدلال اشکال محتوایی می گیرند و می گویند که حدیث سلطنت نمی تواند صحت معاطاة را اثبات کند. یعنی بحث ما الان حدیث سلطنت و دلالت آن بر صحت معاطاة است.

بعد از شیخ بعضی از بزرگان یک بحث جدی - هم از جهت سند و هم از جهت دلالت - درباره ی حدیث سلطنت دارند؛ حالا ما استدلال شیخ را مطرح می کنیم و اشکال سندی حدیث را که بعضی از بزرگان وارد کرده اند را هم اشاره می کنیم. البته اشکال، مرسله بودن حدیث سلطنت است که در آن یک مبنایی دارند.

حدیث عبارت است از "الناس مسلطون علی اموالهم". خب این حدیث، نبوی و مرسله است و با تقریری که شیخ در مکاسب بیان می کند دلیلی بر صحت معاطاة شده است. شیخ در مکاسب فرموده

اند که در این عبارت "مسلطون علی اموالهم" نوع سلطنت معین نیست. چون متعلق مسلطون - که به چه نحو سلطنت باشد؟ - محذوف است و حذف این متعلق بر عمومیت این سلطنت دلالت می کند. از باب این که مسلطون چه نوع تسلطی است؟ معلوم نیست. بله! مسلطه علیه ما مال است اما نحوه و نوع سلطنت ما معلوم نیست. هر نوع سلطنتی، هر جور سلطنتی در آن می گنجد. این روایت یک سلطنت بی قید و حصر برای مردم بر اموالشان قائل می شود. یا عمومیتی برای آن از باب حذف متعلق قائل شوید یا این که بفرمایید خود اطلاق سلطنت کار ما را راه می اندازد. مولی در مقام بیان است و می توانسته است که سلطنت را مقید کند و مقید نکرده است. بالاخره سلطنت در این روایت، اطلاق دارد و باعث می شود که عمومیتی از ناحیه ی اطلاق پیدا کند. البته حواستان باشد که ما در فضای نجف داریم حدیث را معنا می کنیم. در فضای نجف، فرق بین اطلاق و عموم، در نحوه ی دلالت است. یعنی شما یک عمومی دارید که آن را تارة با مقدمات حکمت درست می کنید و تارة هم با یک دالّ لفظی درست می کنید. این ها می گویند این سلطنت این جا عمومیت دارد. یا عمومیتش را از باب حذف متعلق تصویر کنید یا بگویید مقدمات حکمت وجود دارد و مولی در مقام بیان است و می توانسته است که قیدی بیاورد اما قیدی نیاورده است فلذا اطلاق داریم. به قول آقایان هم از اطلاق یا بدلیت در می آید یا شمولیت در می آید اما بالاخره یک عمومیتی این جا هست. اگر قبول کردیم که در حدیث "الاناس مسلطون علی اموالهم" از باب عموم یا از باب اطلاق، یک سعه ای در سلطنت قائل شویم، در این صورت، مستدل می خواهد بگوید شما در معاطاة چه چیزی دارید؟ در معاطاة یک سلطنتی دارید که مالک بر مالش دارد و می خواهد مالش را با فعل و نه با قول، واگذار کند. می خواهد اعطاء کند. اخذ و اعطاء وسیله ی واگذاری مالش باشد. وقتی مالک آمد با اعطاء و اخذ، داد و

گرفت و این اعطاء را مملک کرد و گفت من با اعطاء این کتاب به فلانی، می خواهم مالکش کنم، خب می خواهد این اعطاء را مملک کند، حالا اگر شما آمدید به او گفتید که خیر! این اعطاء مملک نیست، می گوئیم خب سعه ی سلطنت از بین رفته است. شما در واقع دارید سلطنت او را بر مالش محدود می کنید و به او می گوئید که نمی تواند با اعطاء، کسی را بر مالش مسلط کند و حتما باید یک دالّ لفظی وجود داشته باشد تا او مالک مالش شود. می گوید خب این مال من است! می خواهم با همین اعطاء دیگری را مالک کنم! پس می گویند اگر شما آمدید برای مالک قیدی قائل شدید این با عمومی که در سلطنت وجود دارد ناسازگار است. پس استدلال آقایان این می شود که در حدیث سلطنت، از باب حذف متعلق یا از باب مقدمات حکمت من یک عمومی دارم، این عموم، سلطنت را سعه می دهد. سعه ی سلطنت مالک بر مالش، اقتضاء می کند که مجاز باشد و هر کار که خواست با مالش انجام دهد. حالا می خواهد اعطاء را مملک قرار دهد خب انجام بدهد چه اشکالی دارد؟!

در ارتباط با این حدیث – همان طور که عرض کردم – خود شیخ اشکال دارد و می گوید اصلا دلالت ندارد. این دفعه در تصویر اشکال دلالی شیخ اختلاف هست که این عبارت شیخ که خواسته بگوید اشکال دلالی دارد یعنی چه؟ حالا خواهید دید ان شاء الله. یک بحث دلالی داریم که این الناس مسلطون علی اموالهم – با قبول سعه ی سلطنت – آیا از آن، این نتیجه می شود که اخذ را مملک قرار بدهیم و آن را از انواع، مراتب و افراد سلطنت محسوب کنیم؟ شیخ می گوید نمی شود. اما چطور نمی شود؟ این محل بحث است. یکی از این چطورها را محقق نائینی گفته است که ما قبلا با آن

درگیر شدیم و گفتیم قبولش نداریم. این "چطور" یک بحث مفصلی است که ان شاء الله وارد می شویم و بحث اصلی ما آن جاست.

### اشکال محقق خوئی به سند حدیث سلطنت:

اما محقق خوئی اصلا به این حدیث سلطنت، اشکال دارد و می گوید چه این جا و چه جاهای دیگر اصلا نمی شود از آن استفاده کرد چون مرسله است و ما نمی توانیم از مراسیل در ادله استفاده کنیم. این مطلب در تقریرات مصباح الفقاهه ی ایشان هست. گفته اند ما به این حدیث، هم کبرویا و هم صغرویاً اشکال داریم و به جهت اشکال کبروی و صغروی اصلا از حدیث استفاده نمی کنیم تا بعد سراغ دلالت حدیث برویم. حدیث به درد ما نمی خورد.

بله! اگر سیره ی عقلائیه ای در باب سلطنت داریم آن یک بحث دیگری است که به آن کاری نداریم. آن سیره است اما این حدیث به درد ما نمی خورد. چرا؟ ایشان می گویند به جهت این که همه قبول داریم این حدیث مرسله است و سند ندارد. علامه مجلسی در بحار جلد دوم این حدیث را از عوالی نقل کرده است ولی بدون سند. که حالا بعدا وارد ریز بحث حدیث می شویم.

احتمال انجبار ضعف سند حدیث و پاسخ محقق خوئی به آن:

چون قبول داریم که مرسله است می ماند یک مشکل و آن این که کسی بگوید من شهرت را جابر سند می دانم. یعنی درست است که این حدیث سند ندارد اما چون مشهور به آن فتوی داده اند و اصلاً آن را نازل منزله ی مسلمات دانسته اند و خیلی جاها با آن کار می کنند و من هم شهرت را جابر سند می دانم، استدلال به حدیث، اشکالی ندارد. محقق خوئی می گوید خیر! این جور در نمی آید. غلط است. من مبنا را کبرویا قبول ندارم. در صغری هم اشکال دارم که حتی اگر آن مبنا را قبول کردیم آیا این مبنای جبران سند با شهرت در این حدیث پیاده می شود یا نه؟! فعلاً بحث ما سر این قسمت فرمایش محقق خوئی است.

بنده قصد ندارم که با آقای خوئی بحث اصولی داشته باشم، فقط می خواهم فرمایش ایشان را توضیح بدهم. آن مساله باید در اصول بررسی شود که آیا قائل هستیم که شهرت انجبار سند می کند یا نه؟ این جا را باید علی المینا بگذریم. ولی باید فرمایش ایشان را توضیح بدهیم چون در تقریر فقه شان هست. آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه وقتی وارد بحث می شوند معتقدند که شهرت سه جور است.

### انواع شهرت و اختصاص شهرت عملی به ما نحن فیه:

ما یک شهرت روایی داریم که معنایش این است که یک روایتی در مجامع روایی زیاد نقل شود. اگر خاطرتان باشد در بحث های تعادل و تراجیح، این بحث مطرح می شود که "خذ بما اشتهر بین

اصحابک" یعنی اگر دو روایت داشتیم که با هم تعارض کردند، یکی از آن ها روایتی است که زیاد نقل شده است می گویند " خذ بما اشتهر بین اصحابک". یا در روایت دیگر که می گوید " بالمجمع" این را هم به معنای مشهور می گیرند به قرینه ی " واطرک الشاذ النادر" که مقابل "مجمع علیه بین اصحابک" است. آن جا روایات تعادل و ترجیح را که روی هم می ریزند این طوری می شود که شهرت روائی - شهرت نقل روایت - را از مرجحات روایت در تعارض می کنند. آقای خوئی می گویند که ما با این شهرت فعلا بحث نداریم. هر چند ایشان این را هم قبول ندارند. آن جا هم اشکال دارند که شما بخواهید با آن شهرت روائی، روایتی را ترجیح بدهید. ولی فعلا این بحث ما نیست.

یک شهرت دیگری هم به نام شهرت فتوایی داریم. شهرت فتوایی یعنی یک فتوایی بین علماء مشهور است که البته باید قبل از شیخ طوسی باشد. شهرت بین متاخرین را همه قبول دارند که به درد نمی خورد. چون باب اجتهاد باز شد. باب اجتهاد که باز شد، خب فقهاء، وقتی فتوی می دهند، فتوایشان اجتهادی است و معلوم نیست دالّ بر این باشد که نظر معصوم - علیه السلام - باشد. اما قبل از شیخ طوسی، به خاطر این که آقایان به متن روایت فتوی می دادند - شیخ هم در رسائل این مطلب را دارند - این جور شهرت را خیلی ها قائل هستند که حجت است. در رسائل هم داریم. به این می گویند شهرت فتوایی که در آن مستند هم نداریم.

اما شهرتی که الان می خواهیم بحث کنیم، شهرت عملی است. نه شهرت روایی است که در واقع کثرت نقل روایت است و در نزد عده ای از مرجحات است و نه شهرت فتوایی است که نفس یک فتوایی شهرت داشته باشد و مستندی هم نداشته باشد. باز هم عده ای از آقایان این را حجت می

دانند. البته متأسفانه آقای خوئی این جا تعدد قول دارد. در بعضی جاها این را به شدت رد می کند و در بعضی از جاهای دیگر از فقه، به آن فتوی هم داده اند. ما یک زمانی خدمت بعضی از بزرگان که فقه استفاده می کردیم، خیلی ایشان به مبنای آقای خوئی اصرار داشتند، ما رفتیم تحقیق کردیم و دیدیم که در بعضی از فروع، آقای خوئی دیگر نتوانسته است از شهرت فتواییه ی قدما بگذرد. فتوی هم داده است و گفته است چاره ای هم نیست. دیده است که مخالفتش سخت است. شهرت فتوایی سر جایش، شهرت روایی هم سر جایش، این که داریم الان سر انجبار سند بحث می کنیم، شهرت عملی است. یعنی فقهاء به یک روایتی عمل کنند. عمل به یک روایت، بیاید ضعف سندش را جبران کند - انصافاً آقای خوئی این جا دقت خوبی دارد - یا در مقابل اعراض از یک سند قوی، روایت را از حجیت بیاندازد. یک قانونی دارند و می گویند اگر اعراض کردند، هر چه سند قوی تر باشد روایت ضعیف تر است. "کلما ازداد قوة ازداد ضعفا". چرا؟ چون وقتی سند خیلی قوی است ولی هیچ کسی به آن عمل نکرده است معلوم می شود که یک گرفتاری ای دارد. مثلاً حیث صدورش تقیة بوده است. خب علمای گذشته هم می فهمیدند که سندش عال عال است. اما رهایش کرده اند. بنابراین این جا محل بحث است که شهرت عملی یعنی عمل مشهور ضعف یک سند را انجبار کند یا اعراض مشهور، یک سندی را خراب کند که آن موقع هر چه سند قوی تر باشد، اعراض خراب ترش می کند. محقق خوئی می گوید:

اولاً: من این را کبرویا قبول ندارم.

ثانیا: این کبری را نمی توانم بر حدیث سلطنت منطبق کنم!

هم در کبری گیر هستیم و هم انطباق این کبری بر حدیث سلطنت را اشکال دارند.

استفاده ی محقق نائینی از آیه ی نباء در اثبات حجیت شهرت عملی و مخالفت محقق خوئی با ایشان:

حالا اشکال کبرویشان را ظرف دو سه دقیقه بخواهیم بگوییم، این می شود که ایشان می گوید من قبلا تابع استاد محقق نائینی بودم. محقق نائینی از منطوق آیه ی نباء برای درست کردن شهرت عملی استفاده می کردند. منطوق آیه ی نباء این است که "إن جاءكم فاسق ببناء فتبیّنوا أن تصیبوا قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین" محقق خوئی می فرماید منطوق آیه ی نباء "فتبیّنوا" است. یعنی تبیین مبناست. به ما می گویند "فتبیّنوا أن تصیبوا قوما بجهالة" پس منطوق آیه به ما می گویند تبیین راه نجات است. هر جا تبیین باشد اصابه ی به جهالت وجود ندارد. بروید دنبال تبیین! منطوق آیه ی نباء می خواهد از باب وجوب تبیین، جلوی اصابه ی به جهالت را بگیرد لذا گفته است تبیین کنید تا مشکل پیدا نکنید. محقق نائینی می خواهد بگوید که عمل مشهور مصداق قطعی تبیین است. وقتی مشهور به یک روایتی عمل می کنند خب این تبیین است. تبیین از این بهتر؟! وقتی تبیین است خب



حجت است دیگر! "مشهور عمل کرده اند" یعنی تبیین، تبیین هم سبب می شود که این حجت بشود.  
حرف مهم نائینی این است.

آقای خوئی می گویند من این را سابقاً قبول داشتم اما در دوره ی اخیر اصولم دیدم این حرف جور در نمی آید. آقای خوئی می خواهد با این اشکال بگوید که من قبول ندارم شهرت عملی انجبار سند کند یا اعراض مشهور ضعف سند ایجاد کند. خیر! من هستم و سند خبر. اگر سند درست بود عمل می کنم و اگر هم نبود عمل نمی کنم. این جا هم - یعنی در حدیث سلطنت - چون سندی وجود ندارد نمی توانم عمل کنم. تبیین را هم که توضیح دادم. یک قسمتی را باید توضیح بدهیم بعداً سر فرمایش ایشان پیاده اش می کنیم. از همین جا بعضی از اشکالاتی که به آقای خوئی شده است را می شود جواب داد. چون ایشان این ها را دقت کرده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.